بسم الله الرحمن الرحیم. درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 7 خرداد 1393.

عرض کردم در مورد اینکه إخوه صرفا حاجب هستند و خودشان ارث نمی برند علاوه بر روایتی که قبلا ذکر کردیم روایت 44850، 44853، 44861، 44862 و 44682 این روایات هم هستند البته یک سری معارضاتی هم دارند 44852 و 44857 و 44858 هم به عنوان معارض اینها ذکر شده است. البته اینکه إخوه صرفا حاجب هستند و خودشان ارث نمی برند طبق قواعد کلی ارث هم هست یعنی همه روایت هایی که قانون القرب فالاقرب را در ارث محکّم می کند آن هم دلیل بر این مطلب هست که آنها را ما دیگر نیاوردیم. و الا تمام روایت های مربوط به قانون که به خصوص از روایت 44696 به بعد روایت های زیادی دارد که ارث طبق قاعده الاقرب فالاقرب هست آنها هم دلیل بر این مطلب هست. حالا ما روایت هایی که یک مقداری خصوصیت خاص تری در آن وجود داشت را از خصوص إخوه ذکر کرده بود و اینها از آنها را ذکر کردیم

سؤال:

پاسخ: غیر از آیه که ما آنها را تقریب کلی آن مطلب

حالا در خصوص آن، خصوص این آیه دلیل نیست. خصوص این آیه ولی آن آیه هایی که کلا به اطلاق مقامی اقتضا می کرد که ارث به الاقرب فالاقرب باشد آنها بله. خب ما در مورد 44806 و 44807 صحبت بود که حالا منهای بحث های سندی اش که بحث های سندی اش را بعد مطرح می کنیم از جهت بحث دلالی این مطلب بود که اینجا إخوه را به طول کلی حاجب قرار داده است. قید ندارد

فی إمراهٍ توفّیت و ترکت زوجها و امّها و أباها و إخوتها قال هی من سته اسهم

هیچ قید نکرده است که إخوه امّی نباشد این إخوه أّبی باید باشد و امثال اینها. این چطوری است. خب ما می گفتیم که ممکن است اولا باید دید سؤال سائل فی امراهٍ توفّیت و ترکت زوجها و امّها و أباها و إخوتها، سؤال از یک قضیه کلی است یا یک قضیه خاص واقع شده است؟ به خصوص

ما می گفتیم این احتمال وجود دارد که این سؤال از قضیه شخصیه باشد و اگر سؤال از قضیه شخصیه باشد اگر إخوه خصوصیّت خاص أمّی در آن وجود داشت در سؤال سائل اخذ می شد و این نشانگر این است که این إخوه أبوینی است. به تناسب این مطلب را عرض کردیم که ما سه جور اطلاق داریم. یعنی سه گونه استفاده عموم از حکم وجود دارد. یکی اطلاق لفظی هست که حالا چه سؤال سائل اگر عام باشد یا امام علیه السلام مستقیما حکم یک صورت را به صورت مطلق بیان کرده باشد. یکی بحث ترک استفصال هست که قرینه عمومیّت هست. ترک استفصالی که ما اینجا می گوییم مراد ما اینجا این است که سؤال از یک قضیه شخصیه جزئیه است. امام علیه السلام از سائل خصوصیات آن قضیه را سؤال نکرده اند. اینجا اطلاق لفظی نیست چون آن قضیه شخصیه در یک خصوصیّت واقعیه ای در آن وجود دارد. این خصوصیت مثلا فرض کنید من می گویم که برادر من مرده است چطوری ارث اینجا تقسیم کنم. این برادر من یا برادر مادری است یا برادر پدری است یا برادر پدر و مادری است. این طور نیست که هم برادر مادری باشد هم برادر مادری باشد هم برادر پدر و مادری. به خلاف آن جایی که سؤال سؤال کلی باشد خب همه صور را ممکن است ما بگوییم در بر بگیرد. خب اینجا می گویند ترک استفصال قرینه است برای تعمیم حکم. یک صورت سومی هم بود که ترک استیضاح که سؤال از یک قضیه جزئیه نیست. سؤال ابهام دارد. ابهام مفهومی نه ابهام موردی. مفهوم سؤال اجمال دارد. که خب این هم قسم سومی هست که ترک استیضاح. خب اینجا ممکن است که ما بگوییم سؤالات از باب ترک استفصال هست. یعنی از یک قضیه شخصی سؤال کرده اند و این قضیه شخصی بحث این است اگر قضیه شخصی سؤال کرده باشند در صورتی ترک استفصال قرینه عموم هست که سؤال سائل منصرف به نوع خاصی نباشد. اگر سؤال سائل منصرف به نوع خاصی باشد، این دیگر نیازی به ترک استفصال نیست. فرض کنید ببینید مثلا من یک شخصی می آید و می گوید که یک کسی شخصی را کشته است. این حکمش چیست؟ اگر این شخصی که کشته است عادت به کشتن داشته باشد. معتاد للقتل باشد. نمی آیند سؤال را اینطور کنند که شخصی را کشته است. اعتیاد به قتل و معتاد القتل بودن خودش یک ویزگی ای است که عرفا می تواند در حکم دخالت داشته باشد. بنابراین ما ممکن است فرض کنید بگوییم که روایت وارد شده است می گوید کسی اهل ذمه را کشته است حکمش چیست. یک روایتی داریم می گوید کسی اگر اهل ذمه را کشته باشد اگر اعتیاد به قتل داشته باشد قصاص شود مثلا. این دو تا با هم منافات ندارند. چون کسی که سؤال کرده است کسی که کسی را اهل ذمه را کشته است اگر معتاد به قتل باشد این خصوصیت را ذکر می کند. اصلا اطلاق ندارد نه اینکه از باب اطلاق و تقیید و از آن بحث ها هست. اصلا اطلاق ندارد این خصوصیت خصوصیتی است که محتمل الدخاله است عرفا. بنابراین بحث اخوه ابی و امی و این خصوصیات هم با توجه به اینکه در باب ارث آیات قرآن روایات اینها بین ابی و امّی فرق واضح عرفی وجود دارد آن طبیعتا این خصوصیات را ذکر می کنند به خصوص کسی مثل أبی بصیر در زمان امام صادق علیه السلام. ابی بصیر فقیه است. حالا زمان امام باقر بگوییم مثلا کم سن بوده است یک حرفی. در زمان امام صادق جزو فقهای اصحاب هست که جزو اصحاب اجماع هست که اصحاب اجماع جزو فقهای اصحاب امام باقر و امام صادق هستند. دیگر زمان امام صادق علیه السلام این مطالب را که بین أبی و امّی فرق است و امثال اینها اینها را می داند. بنابراین این جور نیست که اگر آن موردی که مورد سؤالش است اگر از یک قضیه شخصیه سؤآل کرده باشد آن موردش اگر یک خصوصیاتی، أبی تنها باشد یا امّی تنها باشد آن را ذکر می کند. آن أبوینی را آن خب نیازی به ذکر ندارد که کأنه أب اصلی همان أب ابوینی است. این در صورتی است که ما استظهار کنیم که سؤال، سؤال خاص است. این یک تقریب که ما بگوییم کأنه ظاهر سؤآل سؤال خاص است. تقریب دیگری که بگوییم این روایت أخ امّی را نمی گیرد و شامل نمی شود یعنی ظهور در أخ امّی ندارد آن این است بگوییم سؤال سائل اگر نگوییم ظهور دارد در اینکه از یک قضیه شخصیه سؤال کرده است ظهور در اطلاق ندارد. ظهور در اینکه سؤال سائل عام هست ندارد. اجمال دارد سؤال سائل. اجمال که داشت سؤال مردد بین این است که آیا از یک قضیه شخصیه سؤال شده است یا از یک قضیه کلیه سؤال شده است که بر فرض اینکه از قضیه شخصیه سؤال شده باشد با توجه به آن جواب اولی که داده شد این دیگر نمی شود به اطلاقش تمسک کرد. خب وقتی مردد شد بین اینکه سؤال از یک قضیه کلیه است یا از یک قضیه شخصیه است که دیگر اطلاق ندارد، این داخل آن قسم سوم بحث می شود. داخل ترک استیضاح می شود. اگر بخواهد دلالت بر تعمیم داشته باشد باید از باب ترک استیضاح باشد. و بنابر صحیح ترک استیضاح دالّ بر تعمیم حکم نیست. این هم جواب دوم. این یک نکته ای در پرانتز حالا عرض کنم که بحث ترک استیضاح در کلمات فقها خیلی کمرنگ به آن پرداخته شده است. با این اصطلاح ترک استیضاح که اصطلاحی است که حاج آقا به کار می برند. در کلمات فقها گاهی اوقات تعبیر کرده اند هل اجمال السؤال یسری الی الجواب. که مرحوم آقای صدر در بعضی جاها این تعبیر کرده اند. بعضی جاها گفته اند هل اجمال السؤال مع ترک الاستفصال من الامام هل

ترک استفصال را به کار برده اند با تعبیر اجمال سؤال. امثال اینها. این دو تا تفکیک دقیق بین ترک استیضاح و ترک استفصال به طور دقیق اینها را از هم تفکیک کرده باشند در کلمات حاج آقا هست که جاهای مختلف این بحثش را مطرح کرده اند که در جلسه قبل توضیح دادم که مبنای حاج آقا در مورد این ترک استیضاح هم به چه شکل هست که محصّل فرمایش ایشان این بود که اگر ترک استیضاح ثابت باشد که اجمال در زمان امام علیه السلام هم وجود داشته است و سؤال سائل مجمل بوده است ترک استیضاح دلیل بر عموم هست. ولی اگر ثابت نباشد که اجمال در آن زمان بوده است ترک استیضاح دلیل بر تعمیم حکم نیست چون اینجا ما یک علم اجمالی به خلاف اصلی می دانیم داریم. یا سائل بر خلاف اصل که مجمل گویی بر خلاف قاعده است رفتار کرده است یا راویانی که سؤال سائل را منتقل کرده اند بر خلاف قاعده و بر خلاف اصل سؤال را به طور کامل منتقل نکرده اند. خب این هم جواب دومی که اینجا می شود داد. من یک جواب سومی می خواهم به این روایت بدهم. ما ممکن است بگوییم که این روایت اصلا اگر کسی بگوید که نه، ظهور دارد که سؤال عام است. ما ممکن است بگوییم حتی اگر ظهور هم داشته باشد سؤال عام است اگر بخواهند از صور مختلف إخوه سؤال کنند به این شکل مطلق سؤال نمی کنند. به شکل مطلق سؤال نمی کنند. حالا یا به این جهت بگوییم که مثلا اخوه انصراف دارد به اخوه ابوینی یا أبی تنها یا امثال اینها از بعضی روایات این طور استفاده می شود که إخوه همین جوری به کار ببرند مراد إخوه امّی نیست. من حالا شواهدی از روایات یادداشت کردم در اینکه بگوییم انصراف دارد إخوه به إخوه أبوینی یا حالا أبی هم شاید شامل حالش شود. ولی إخوه أُمّی را به هر حال إخوه شامل نمی شود.

سؤال:

پاسخ: جواب سوم قضیه است دیگر.

می گوییم اخوه انصراف دارد به غیر اخوه امّی. بیان اول ما این بود که ما بگوییم این سؤال از یک قضیه شخصیه است وقتی سؤال از قضیه شخصی شد ترک استفصال در این جاها تعمیم استفاده نمی شود. جواب دوم این بود که اجمال بگوییم دارد. اجمال دارد ترک استیضاح مبنای کلی ما این است که ترک استیضاح دلیل نیست. جواب سوم این است که بگویید نه اجمال هم ندارد. سؤال ولو سؤال عام هم باشد إخوه انصراف دارد به إخوه أبی یا أبوینی. و به تعبیر دیگر اگر بخواهند حکم إخوه امّی را بپرسند به صورت عام سؤال نمی کنند. خصوص إخوه امّی را ولو سؤالشان هم سؤال عام باشد بخواهند همه صور إخوه را هم بدانند این جوری بیان نمی کنند. حالا آن انصراف إخوه به إخوه أبوینی یا أبی را غیر إخوه امّی حالا آن را خیلی اصرار ندارم بگویم إخوه أّبی را هم شامل می شود. من احتمال میدهم که إخوه انصراف به إخوه أبوینی دارد. إخوه أبی ملحق است. یعنی آن که هست إخوه أبی جزو به اصطلاح از روایات استفاده می شود که إخوه أبی حکم إخوه أبوینی را دارد عند عدم وجود إخوه أبوینی. آن نازل منزله إخوه أبوینی است عند عدم وجود إخوه أبوینی. خب حالا می خواهم حالا همین را می خواهم عرض کنم. ببینید گاهی اوقات این انصرافی که می گویم یک روایت واحد هست روایت واحد است. نقل هایی که از این روایت شده است بعضی ها که این روایت را نقل کرده اند به صورت مطلق نقل کرده اند و بعضی ها إخوه أبی نقل کرده اند. من می خواهم بگویم که یا آن اصل اولیه إخوه خالی بوده است آن که إخوه أبی نقل کرده است نقل به معنا کرده است اینها نقل به معنای هم دیگر است. و این نشانگر این است که اینها را مرادف می فهمیدند که نقل به معنا کرده اند. یکی از اینها را به هر حال جای دیگری گذاشته شده است این یک نوع نقل به معنا به نظر می رسد هست. 44809 را ملاحظه فرمایید. این هم مربوط به همین بحث ها ما است. اینکه همین حاجبیت و امثال اینها است. یک روایتی هست ابی العباس فضل بن عبد الملک بقباغ. روایتی را نقل میکند این روایت بعضی از نقلیاتش إخوه خالی هست و بعضی از نقلیاتش إخوه لأبٍ و امٍّ أو لأبٍ خالی است. و این به نظر می رسد که در واقع اینها یک روایت هستند نقل به معنا شده اند به جهت همان انصرافی که عرض می کنم. ملاحظه فرمایید

عن أبی العباس عن أبی عبد الله علیه السلام اذا ترک المیّت أخوین فهم إخوهٌ مع المیّت حجب الامّ عن الثلث.

می گوید اگر میّت أخوینی ترک کند فهو إخوهٌ. می خواهد بگوید أخوین هم مصداق إخوه ای که در آیه شریفه هست أخوین هم مصداق إخوه است. حجب الأمّ عن الثلث

و ان کان واحدا لم یحجب الأمّ. و قال اذا کنّ اربع أخوات حجبن الأمّ عن الثلث لانهنّ بمنزله الأخوین و ان کنّ ثلاثا لم یحجبن

این روایت را داشته باشید. این روایت 44811 هم نقل شده است. با این تعبیر می گوید

عن فضل عن العباس البقباغ عن أبی عبد الله علیه السلام قال لا تحجب الأمّ عن الثلث الّا أخوان أو أربع أخوات لأبٍ و امٍّ أو لأبٍ.

این به نظر می رسد همان مطلب هست یک مقداری ملخّص تر عبارت بیان شده است. لأبٍ و أمٍّ أو لأبٍ. این فضل أبی العباس در 44814 هم ملاحظه فرمایید می گوید که عن فضل أبی العباس البقباغ قال سألت أبا عبد الله علیه السلام عن أبوین و أُختین لأبٍ و أُمٍّ هل یحبان الأُمّ عن الثلث؟ قال لا. قلت فثلاث، قال لا. قلت فاربع، قال نعم. این علی القاعده این با همان روایت که می گوید که دو تا نیست سه تا نمی شود چهار تا، این ها نقل معنای هم هستند. خیلی مستبعد هست که این چند بار تکرار شده باشد و امثال اینها. این هم 44814 ببینید اینجا لأبٍ و أُمٍّ هم دارد. خب همین 44815 هم هست. آنجا باز لأبٍ و أُمٍّ ندارد. تفسیر عیّاشی عن أبی العباس قال سمعت أبا عبد الله علیه السلام یقول لا یحجب عن الثلث الأخ و الأخت حتی یکون أخوین أو أخا و أُختین فان الله یقول فان کان له إخوه فلامهم سدس. که می خواهد بگوید که إخوه باید أخوین باشد تا إخوه صدق کند. یک روایت دیگر أبی العباس البقباغ عن ابی عبد الله علیه السلام فی ابوین و اختین که دقیقا این حالا همان سؤالی هست که 44814 هست که متنش هم به آن شبیه تر است. می گوید فی ابوین و اختین قال للأمّ مع الاخوات الثلث ان الله عز و جل قال فان کان له اخوهٌ و لم یقلت ان کان له اخواتٌ. من فکر می کنم که همه اینها یک روایت هست. یک مقداری روایت هایش بد نقل شده است. امثال اینها. حالا روایت های متعدد نیست و خیلی هم نیاز به اینها نقل های متعدد نیستند فقط بد نقل شده اند. چون این روایت مرحوم یشخ این روایت 44816 را حمل کرده است للأمّ الاخوات الثلث می گوید مراد از این اخوات اختین هست یا ثلاثا هست اما اخواتی که از چهار بیشتر باشد مراد این نیست. من حدس می زنم که این روایت با روایت قبلی همه اینها یک روایت بوده است بدجور این عبارت آخری که هست به اصطلاح حمل شیخ درست است ولی معنای حمل شیخ این است با بحث جمع عرفی این مطلب را ذکر کردیم. جمع عرفی هایی که هست عمدتا به جهت عدم نقل صحیح مصدر است. در واقع جمع عرفی به این معنا است که درست مطلب منتقل نشده است و الا اگر مطلب درست منتقل می شد به این سنخ نبود. این هم در واقع از همین سنخ هست که به قرینه آنها مراد از چیز یعنی چون می گوید للأم مع الاخوات السدس که ظاهر مع الاخوات این است که حتی اگر از چهار بیشتر هم باشد این هم چیز است. آن قسمت اول روایت بوده است که اختین به تنهایی کافی نیست و باید إخوه باشد. به آن نقل ابی العباس را ببینید تفسیر عیاشی می گوید فان الله یقول فان کان له اخوهٌ می گوید لا یحجب عن الثلث الاخ و الاخت حتی یکون اخوین أو أخا و اختین. حالا اخا و اختین بماند فان الله یقول فان کان له اخوهٌ فلامه الثلث. آن که روایت می خواهد نقل کند اختان است. می خواهد بگوید که اختان به تنهایی کافی نیست. آیه قرآن اخوه تعبیر کرده است. إخوه در دو تا اخت صدق نمی کند. بر دو تا اخت صدق نمی کند. این تعلیلات را یعنی چند تا روایت هست پنج تا روایت هست. 44809. 44811. 44814. 44815. 44816. این پنج تا را که کنار هم بگذارید به نظر می رسد که اینها همه یک روایت هستند. بعضی هایشان قطعات روایت حذف شده است. تلخیصاتی در آنها رخ داده است. اینها یک روایت بیشتر نیستند و به اصطلاح در آن یک نوع تحریفاتی رخ داده است. حالا غرض من آن جهتش نیست. بحث من این است که در این 5 روایت، دو تا لأبٍ و اختٍ را آورده است و سه تا نیاورده است. به نظر می رسد که اینها نقل معنای هم دیگر است. یعنی آن مطلقات یا مطلق بوده است و آن مقیّد نقل به معنا کرده است. یا مقیّد بوده است و مطلق نقل به معنا کرده است و این خودش مؤید همان اطلاقی هست که هست.

سؤال:

پاسخ: حالا آنها خیلی وقت ها فکر می کنم در واقع اصلش لأبٍ و امٍّ بوده است. با توجه به روایات دیگری که حکم لأبٍ و أمٍّ با حکم لأب یکی بوده است این اضافه شده است. تصور من این است که اصل اینها شاید بدون اصلا لأب و امٍّ بوده است. هیچی نداشته است. ولی اینها در واقع این جوری میفهمیدند یعنی فهمی که اصحاب در آن موقع داشتند بدون هیچ چیزی لأب و امّ می فهمیند.

سؤال:

پاسخ: نه خصوص لأبٍ آن هم یک حالت استثنایی در واقع فرض کنید می گوییم این برادر نم است اگر ذکر نکنم یعنی برادر خاص نیست.

سؤال:

پاسخ: نه همه جورش بوده است این نکته را هم بگویم که آن موقع ها هم که ازواج زیاد می گرفتند ثروتمندها زیاد می گرفتند. این که شما می بینید ازواج زیاد معروف است چون اشخاصی که شما می شناسید شخصیت های معروف جامعه هستند که در کارها و نقل هایشان در نقل های تاریخی می آید. اکثر کسانی که ما می شناسیم زن های متعدد داشته اند ولی این اکثرا کسانی هستند که کارها و رفتارشان در تاریخ ماندگار شده است و آنها اشراف هستند و نه توده عادی که اصلا زمینه تغییر زوج برایشان وجود نداشته است. علی أیّ تقدیر این یک مطلب. خب یک مورد دیگری هست که باز هم شبیه همین هست که یک روایت یک نقلش لأبٍ و امٍّ دارد و یک نقلش لأبٍ و امّ ندارد. اتفاقا از روایت های همین بحث ما هم هست. این روایت هایی که من الآن ذکر کردم در روایات بعدی همین است بنابراین آن را هم اینجا بخوانیم بد نیست. 44861 که از ادله این است که إخوه صرفا حاجب هستند و خود ارث نمی برند 44861 را ببینید. و 44870 را ببینید که دو روایت مفصلی هستند را بعد ذکر کنم. دو روایت دیگری هست که می خواهیم آنها را اول بیاوریم.

44891 هم روایت دیگری هست که آن ببینید 44801

سؤال:

پاسخ: نه خود روایات داریم می گوییم یعنی می خواهم بگویم که این روایات را که کنار هم بگذاریم استفاده می شود که اینها اصحاب را انصراف می فهمیدند. 44891 را ببینید روایت بکیر.پ

عن بکیر عن ابی جعفر علیه السلام قال سألته رجلٌ عن اختین و زوجٍ

که شما از این چه می فهمید؟ اختین و زوج شما ابتدائا ممکن است بگویید که اختین و زوج اطلاق دارد دیگر. هم اختین ابوینی هم اختین أبی تنها همه اینها را شامل می شود. ولی تعبیر روایت را ببینید که می گوید

فقال النصف و النصف فقال الرجل اصلحک الله قد سمّی الله لهما اکثر من هذا لهم الثلثان

خدا برای اختین بیش از این ذکر کرده است ثلثان ذکر کرده است. دو سوم مال کیست؟ مال أبی است. دو سوم اخت تنها یک دوم است اختین دو سوم است. این می گوید که اینجا مورد عول هست به اصطلاح عامه. عامه می گویند که اختین دو سوم است و زوج یک دوم است. دو سوم می شود چهار ششم یک دوم می شود سه ششم روی هم رفته می شود هفت ششم. پس مخرج شش می شود به مخرج هفت. ولی طبق نظر شیعه زوج سهمش سر جای خودش باقی می ماند که یک دوم است. آن دو سوم اختان تبدیل می شود به یک دوم آن کم می شود. نصف و نصف که امام فرموده است. فقال الرجل اصلحک الله. تعبیر اصلحک الله هم شاید این است که از عامه ها و اینها هست که با این تعبیر اصلحک الله،

سؤال:

پاسخ: گاهی اوقات به کار می بردند ولی خیلی وقت ها جعلت فداک و اینها به هر حال اصلحک الله تعبیر کرده.

سؤال:

پاسخ: خدا خیرت دهد ترجمه اصلحک الله این است.

أَصْلَحَكَ اللَّهُ قَدْ سَمَّى اللَّهُ لَهُمَا أَكْثَرَ مِنْ هَذَا لَهُمَا الثُّلُثَانِ

امام علیه السلام یک نقضی می کنند. می فرمایند

الثُّلُثَانِ فَقَالَ مَا تَقُولُ فِي أَخٍ وَ زَوْجٍ فَقَالَ النِّصْفُ وَ النِّصْفُ فَقَالَ أَ لَيْسَ قَدْ سَمَّى اللَّهُ الْمَالَ کله

در آیه شریفه ای که آنجا هست می گوید که اگر اخت تنها باشد اُخت یک دوم می برد و هو یرثها ان لم یکن ولدٌ. اگر برعکس باشد اگر برادر بخواهد از خواهر ببرد برادر کل مال را می برد. البته به شرطی که لم یکن لها ولدٌ. می گوید اگر این جوری است آن می شود کلّ مال. پس این می شود کلّ مال ولی شما این جور نمی گویید. چطور آن جا را به این سبکی نمی گویید اینجا این سبکی می گویید که خود همین کاشف از این است که کل بودنش سهمیه اولیه اش است. و الا اگر زوج همراهش باشد آن سهمیه او از آن نقصان حاصل می شود. عین همان را چون و هو یرث ان لم یکن اخٌ و هو ثلثان یک آیه هستند. این آیه آخر سوره نساء است دیگر. ان امراه هلکٌ لیس له ولدٌ و له أختٌ حالا آیه آخر سوره نساء هست.

يَسْتَفْتُونَكَ قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ فِي الْكَلاَلَةِ إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ وَ لَهُ أُخْتٌ فَلَهَا نِصْفُ مَا تَرَكَ وَ هُوَ يَرِثُهَا إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا وَلَدٌ

اگر او نباشد او ارث می برد ارث کامل می برد ان لم یکن لها ولدٌ. چون می بینید هو یرثها ناظر به مقدار است. چون اگر ناظر به اصل ارث باشد اصل ارث که مشخص است که برادر از خواهر ارث میبرد. این جور نیست که اصل ارث بخواهد

این در مقام بیان این است که تمام مال را ارث می برد

فَإِنْ كَانَتَا اثْنَتَيْنِ فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ مِمَّا تَرَكَ

آن له اختٌ بود می گفت اگر یک دانه خواهر بود فان کانتا اثنتین. اگر نه اخت نبود اختین بود فلهما الثلثان مما ترک. ان کانتا اثنتین این «ف» که اینجا است از همان «ف» هایی که مفهوم جمله سابق. له اختٌ یعنی اختٌ واحد. ولی اگر اخت واحد نبود بیشتر از اختان بود فلهما الثلثان مما ترک.

وَ إِنْ كَانُوا إِخْوَةً رِجَالاً وَ نِسَاءً فَلِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ أَنْ تَضِلُّوا وَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْ‌ءٍ عَلِيمٌ

سؤال:

پاسخ: اخت واحد. آن که ندارد می گوید فرض اخت یک دوم است. فرض اختین دو سوم است. و هو نه چیز اگر برعکس شد

سؤال:

پاسخ: فقط بحث فقطی اش نیست. نه سهم اولیه اش در تمام موارد است. سهم اولیه برادر کلّ مال است. یک موقعی هست شما می گویید اصلا مراد از له اختٌ فان کانتا اثنتین جایی هست که فقط یعنی قید فقط را می زنید اگر فقط باشد زوج را آیه شامل نمی شود. اگر یعنی تقریب امام علیه السلام را این طوری بیان کنیم بگوییم که اگر شما می گویید که این آیه در مقام جایی هست که وارث فقط اخت باشد یا وارث فقط أخ باشد خب فان کانتا اثنتین هم یعنی همین. اگر وارث فقط اختان باشد پس جایی که زوج هست اصلا آیه شامل نمی شود. حکم جایی که زوج هست را باید از خارج استفاده کنیم. این این جوری. ولی اگر نه اگر گفتید که به اصطلاح این آیه در مقام بیان فرض اولیه است. آن فرض اولیه فرضی است که می تواند با .. زیاد شود با کم شدن هم کم شود. یعنی فرض اولیه ای است که می تواند کم و زیاد به آن متوجه شود اگر این باشد همچنان که أخ فرضش از کمال مال می تواند کم شود اختان هم از دو سوم می تواند کم شود. چه فرقی هست بین اختان و اخ. که البته مطلب صحیح هم همین مطلب دوم است.

سؤال:

پاسخ: کأنّه یکی از سهام کل است. کل این

سؤال:

پاسخ: نه عین همین است چه فرقی دارد؟

عرض کنم آهان این هم و هو یرثها باز هم اشاره به همان نکته ای بود که قبلا عرض می کردم که در آیات قرآن تأکید به این دارد که اولا دختر ارث می برد خلافا لما علیه الجاهلیه که به دختر ارث نمی دادند. مؤنّث ارث می برد ولی به اندازه زوج هم نمی برد. پسر هم نمی برد. تأکید به دو تا نکته همزمان. هم این که این که اصلا دختر ارث نبرد این غلط است و این که دختر هم به اندازه پسر ببرد این هم غلط است. یعنی دو تفکر غلط را هم تفریط را می خواهد جواب دهد هم افراط. این که با توضیحاتی که قبلا در مورد این دادم که چرا این آیات تأکید می خواهم بکنم روی این جهتی که جایی که دارد سهم دختر را هم بیان می کند می گوید ولی بدان پسره همه مال را میبرد ها. جایی که آن هم باز تأکید می کند که این جور نیست که ما برای دختر ارث گذاشتیم این شأن پسر این وسط باید پامال شود. پسر مقامش سر جای خودش محفوظ ولی محفوظ بودن و بیشتر ارث بردن پسر باعث نمی شود که اصلا دختر هم از ارث محروم شود. ببینید بحث من این است سؤال روی اختین و زوج هست. هم خود سائل از اختین مراد اخت ابوینی است هم امام علیه السلام از اختین و زوج اخت ابوینی فهمیده است. این پیداست که انصراف د ارد به این

خود همین روایت مفصل ترش در تفسیر عیاشی نقل شده است. این ملخّصش است. این من فکر می کنم ابن ابی عمیر چون فراموش کرده است و کتاب هایش را گذاشته بوده است در طاقچه و کتاب هایش گم شده بوده است و امثال اینها ملخّص کرده است روایت و الا روایت، روایت مفصل تری بوده است ابن ابی عمیر یادش نمانده است. کل روایت نقلی هست که در تفسیر عیاشی نقل می کند.

عن بکیر بن اعین قال کنت عند ابی جعفر علیه السلام فدخل علیه رجلٌ فقال ما تقول فی اختین و زوجٍ. قال فقال ابو جعفر علیه السلام للزوج النصف و للاختین ما بقی. این تعبیر دقیقتر از آن تعبیری است که در آن نقل هم هست که نحوه ارث بری اختین نصف نیست ما بقی است. به اعتبار این که زوج نصف را می برد آن اختین بقیه برای او قرار می گیرد.

قال فقال الرجل لیس هکذا یقول الناس. قال فما یقولون؟ قال یقولون للاختین الثلثان و للزوج النصف و یقسّمون علی سبعهٍ. چون زیاد می شود سه ششم سهم زوج است چهار ششم سهم اختان هست می شود هفت ششم. هفت ششم سهم را به هفت تقسیم می کنند به نسبت سه و چهار تقسیم می کنند. فقال ابو جعفر علیه السلام و لم قالوا ذلک. قال لانّ الله سمی للاختین الثلثین و للزوج النصف. قال فما یقولون لو کان مکان الاختین أخٌ قال یقولون للزوج النصف و ما بقی فللأخ. فقال له فیؤتون من امر الله له بالکل النصف و من امر الله بالثلثین اربعه من سبعه. همان استدلالی که آنجا هست. قال و أین سمی الله له ذلک قال فقال ابو جعفر علیه السلام اقرأ الآیه التی فی آخر السوره یستفتونک قل الله یفتیکم فی الکلاله ان امرأه هلک لیس له ولدٌ و له اختٌ فلها نصف ما ترک و هو یرثها ان لم یکن لها ولدٌ. قال فقال ابو جعفر علیه السلام انما کان ینبقی لهم ان یجعلوا لهذا المال للزوج النصف ثم یقسمون علی تسعه. می گوید که اگر آن قانون هایی که شما می گویید صحیح بود باید در صورتی که زوج و أخ تنها باشند عول پیش بیاید. چون أخ شش ششم می برد. زوج سه ششم می برد. سه ششم و شش ششم می شود نه ششم. باید مخرج به نه تبدیل شود. در حالی که اینها اینطوری رفتار نمی کنند. قال فقال الرجل هکذا یقولون؟ این جوری می گویند دیگر. پاسخ ندارد گفت این جوری می گویند. قال فقال ابو جعفر علیه السلام

فهکذا یقولون بله همین جوری می گویند دیگر. امام علیه السلام گفت کأنه او می گوید یعنی سائل می گوید که این جور می گویند حالا من دلیلش را نمی دانم امام علیه السلام می گوید که بله همین جور می گویند. ثم اقبل علیه فقال یا بکیر نظرت فی الفرائض این نظرت فی الفرائض به نظرم مرادش این است که آیا در آن قواعد ارثی که در نزد عامه هست در آنها کار کرده ای؟ که فرائض را چطوری تقسیم می کنند یا مراد از فرائض، فرائض زید بن ثابت است. یک روایت بعدا می خوانیم روایت بعدی را که وقتی چیز می شود می گوید مردم و فرائض زید بن ثابت این شکلی نیست. انگار محور اصلی تقسیم ارث فرائض زید بن ثابت بوده است. این فرائض یا مراد الفرائض الموجوده عند الناس است یا فرائض زید بن ثابت هست. قال قلت و ما اصنع بشیءٍ هو عندی باطلٌ. چه فایده دارد که به آنها مراجعه کنند؟ حضرت می گوید که نه وقتی آنها را یاد بگیری می توانی خوب مناظره کنی. قال انظر فیها فانّه اذا جاء تلک کان اقوی لک علیها اگر از آن فرائض پیش تو آوردند وقتی از قبل بدانی که آنها چه دارند این یکی از روایت های جالبی است در مورد این که مناسب است که اشخاص فقه عامه را یاد بگیرند تا بتوانند در مورد مناسب در پاسخگویی فقه عامه بتوانند به آن تمسک کنند. خب این هم این روایت. اما روایت 44861 و 44870 که اینها یک روایت واحد هستند روایت مفصلی هستند این باشد انشاء الله شنبه چیز می کنیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد